

• دریافت ۸۹/۳/۱۷

• تأیید ۸۹/۸/۱۸

بررسی زندگی کسایى مروزی براساس خوانشی جدید از قصیده لامیه

سیدمهدی طباطبایی*

چکیده

تحقیق درباره شاعری که از زندگی او اطلاع درستی در دست نیست، کار آسانی به نظر نمی‌رسد به‌ویژه آنکه در میان اندک‌شمار پژوهشهایی که انجام گرفته، تفاوت و گاه تناقضهایی در آراء پژوهشگران یافت می‌شود که دامنه زندگی او را از سامانیان تا غزنویان و تمایلات دینی او را از مدح خلفای عباسی تا ائمه معصومین گسترانیده‌اند.

ظاهراً پژوهشگرانی چون براون، اته، ریبکا، میرزایف، نفیسی، اقبال آشتیانی، صفا، ریاحی، درخشان و دیگران که درباره کسایى به تحقیق پرداخته‌اند، همگی تحت تأثیر عوفی در لیب‌الالباب و خوانش نادرست بیت اول قصیده لامیه بوده و همزمانی او و رودکی را نپذیرفته‌اند اما اگر زندگی کسایى را با تلقی جدید از این بیت تفسیر کنیم، بسیاری از تضادهای زندگی او رنگ می‌بازد. همزمانی رودکی و کسایى، مدح عتبی توسط کسایى، سروده شدن قصیده منقبت بعد از پنجاه‌سالگی شاعر، عدم ملاقات کسایى و محمود غزنوی، رنگ‌باختن مراسله شعری ناصر خسرو و کسایى، و شاید انتساب قصیده‌ای به کسایى که به اقتضای قصیده معروف رودکی سروده شده؛ از جمله دستاوردهایی است که این قرائت از شعر کسایى به دست می‌دهد.

جایگاه کسایى مروزی و پیشگامی او در ادبیات پارسی و ابهامات و تناقضاتی که در زندگی او دیده می‌شود، اهمیت و ضرورت این تحقیق را مشخص می‌کند که نویسنده در پی آن است تا با برجسته کردن ابهاماتی درباره زندگی و شعر کسایى و با استناد به برخی شخصیت‌های تاریخی و اشعار او و معاصرانش، نتایج تازه‌ای در این باره به دست دهد.

کلید واژه‌ها:

کسایى، قصیده لامیه، سامانیان، غزنویان، رودکی.

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی تهران

M_Tabatabaei@sbu.ec.ir

مقدمه

مجدالدین ابوالحسن (ابواسحاق) کسایی مروزی از قصیده‌سرایان مقتدر زمان (مصفاً ۱۳۳۵: ۷۵) است که با ایجاد قصیده‌های حکیمانه، پندآمیز و فلسفی، (میرزایف ۱۹۵۸: ۹۲) بقای آل سامان را باعث شده (نظامی عروضی ۱۳۸۸: ۱۴۰) و "به همین مایه اندک که از اشعارش باقی است، اندازهٔ وسعت فکر و دقت خیال و حسن بلاغت و براعت طبع او را می‌توان دانست." (فروزانفر ۱۳۶۹: ۳۸)

اگرچه در آثار شاعران پیش از کسایی، پندواره‌های کوتاهی دیده می‌شود؛ اما هنر او در این بود که توانست موعظه و حکمت را به عنوان جولانگاه اصلی سرودن قرار دهد و "این نوع از شعر را در اواخر قرن چهارم به کمال رساند و مقدمهٔ ظهور شاعرانی از قبیل ناصر بن خسرو قبادیانی شود." (صفا ۱۳۸۰: ۴۴۴)

از شعرهای او چنین برمی‌آید که تا پنجاه‌سالگی زنده بوده است و بر همین اساس، عده‌ای او را شاعر قرن چهارم (۳۴۱ - ۳۹۴ هـ. ق) و برخی او را شاعر نیمهٔ دوم قرن چهارم و آغاز قرن پنجم هجری می‌دانند که تا سالهایی پس از ۴۱۹ زندگی کرده است.

باورمندان نظر دوم مانند نفیسی و اته، او را مداح سلطان محمود غزنوی شمرده‌اند اما در اشعار او، اشارهٔ کوتاهی هم به نام غزنویان دیده نمی‌شود. آنچه مشخص است، او در سایهٔ نواخت سامانیان و وزرای آن خاندان بوده و "عبیدالله بن احمد عتبی" (م ۳۷۲ هـ. ق)، وزیر "نوح بن منصور سامانی" چنان التفاتی به او داشته که رفتار او با کسایی در سده‌های بعدی، به عنوان مثال نواخته‌های شاعرانه در اشعار دیگران نمود یافته است:

کرد عتبی با کسایی همچین کردار خوب ماند عتبی از کسایی تا قیامت زنده‌نام (سوزنی ۱۳۳۸: ۲۶۶)

کسایی در اواخر عمر از مدح و غزل پشیمان شد و سالهای آخر عمر خود را در زهد و ورع گذراند.

کسایی در ادب پارسی

تحقیق دربارهٔ شاعری که هم "از دوران اول زندگی او" (اشرف‌زاده ۱۳۷۹: ۱۳۵) و هم "از احوال او، مخصوصاً در پایان عمر، اطلاع درستی در دست نیست،" (زرین‌کوب ۱۳۸۴: ۸) کار آسانی به نظر نمی‌رسد به‌ویژه آنکه در میان اندک‌شمار پژوهش‌هایی که انجام گرفته، تفاوت و گاه تناقض‌هایی در آراء پژوهشگران یافت شود. شاعری که زندگی او قوسی شگفت‌انگیز دارد (ریپکا ۱۳۵۴: ۲۳۶) تا جایی که دامنهٔ زندگی او را از سامانیان تا غزنویان و تمایلات دینی او را

از مدح خلفای عباسی تا ائمه معصومین گسترانیده‌اند.

ما در ابتدا برای بررسی زندگی کسای و برجسته کردن تناقضهای روی داده پیرامون زندگی وی، نگاهی اجمالی به منابع مرتبط با شاعر، به ترتیب زمانی خواهیم داشت و دلیل روی دادن این اشتباهات را پیگیری خواهیم کرد.

اولین منبعی که نامی از کسای در آن دیده می‌شود، دیوان ناصر خسرو قبادیانی است که در نه مورد به نام او اشاره کرده است. (ریاحی ۱۳۵۳: ۵۶۴) اگرچه ناصر خسرو در سبک شعری و موعظه و پند، پیرو کسای به‌شمار می‌رود اما در بسیاری از قصایدش، سعی در مقایسه خود با کسای داشته و اشعار او را پیر و فرسوده و کم‌ارزش، و شعر خود را تازه و ارزشمند می‌شمارد:

گر سخن‌های کسای شده پیرند و ضعیف سخن "حجت" باقوت و تازه و برناست (ناصر خسرو، ۱۳۸۶: ۴۷)
دیبه رومی است سخن‌های او گر سخن شهره کسای کساست (ناصر خسرو، ۱۳۸۶: ۵۹)
هر چند دلیل این رقابت یک‌جانبه را، شیعه بودن کسای و اسمعیلی بودن ناصر خسرو دانسته‌اند، (ناصر خسرو ۱۳۸۶: مقدمه، ریپکا ۱۳۵۴: ۲۱۳) اما "باز هم بر شهرت ادبی و استادی کسای دلیل تواند بود، زیرا حکیم ناصر، خودپسندی مخصوصی دارد و با هر کس در آویز نمی‌شود." (فروزانفر ۱۳۶۹: ۳۸-۳۹) به‌طور کلی، چنین برمی‌آید که شهرت و احترام خاصی که کسای در میان مردم داشته است، ناصر خسرو را بر آن داشته تا در مقام منافسه و رقابت با او برآید. (دشتی ۱۳۶۲: ۴۸)

تاریخ مرگ کسای هم مشخص نیست. باورداشت مراسله شاعرانه بین او و ناصر خسرو (اته ۱۳۵۶: ۱۴۷) و انتساب قصیده‌ای به کسای که ناصر خسرو آن را پاسخ گفته، پژوهشگران را به این داوری واداشته است که "کسای، قریب صد سال عمر کرد و اواخر عمر او مقارن با وقتی بود که تازه ناصر خسرو از سفر مغرب بازگشته و به امر تبلیغ دین قیام کرده بود. (مؤتمن ۱۳۵۵: ۱۵۲) با این استدلال، کسای را تا سالهای ۴۴۰ زنده می‌دانند (میرزایف ۱۹۵۸: ۹۲) اما استاد فروزانفر، با مستندات عالمانه، انتساب این قصیده به کسای را مردود شمرده‌اند. (مجله آرمان ۱۳۰۹: ۲۷-۳۴ و نظامی عروضی ۱۳۸۸: ۳۲۸-۳۲۶) از سوی دیگر، در اشعار به جای مانده از کسای، بیت یا مصرعی نداریم که به نام یا لقب ناصر خسرو اشاره کرده باشد.

باید پذیرفت که ارتباط شعری‌ای بین این دو وجود نداشته و تنها ناصر خسرو از کسای به عنوان شاعری که زبان و شعر او کهن شده و با ظهور او نیازی به سخن کسای نیست، (ریاحی

۱۳۵۳: ۵۶۹) نام برده است. محتوای کلی ابیات هم به گونه‌ای است که حضور و حیات کسای از آنها برنمی‌آید و به‌طور کلی، نقطه مشترک این ابیات، کهنه بودن شعر کسای و تازه بودن شعر ناصر خسرو است.

دومین منبعی که از کسای نام برده، چهارمقاله نظامی عروضی (تألیف ۲-۵۵۱ هـ. ق) است که صراحتاً کسای را از شاعران آل سامان می‌داند. (نظامی عروضی ۱۳۸۸: ۱۴۰) این کتاب، اشاره صریحی به نام و کنیت کسای داشته و او را آخرین فرد در شمار شاعران آل سامان آورده است و بعد از آن، به ترتیب شاعران آل ناصرالدین (غزنویان)، آل خاقان، آل بویه، آل سلجوق، ملوک طبرستان، ملوک غور و آل شنسب را با کمترین اشتباه زمانی نام می‌برد. منبع دیگر، لباب‌الالباب عوفی (تألیف ۶۱۸ هـ. ق) است که با مطالبی که درباره کسای آورده، ابهام زندگی او را بیشتر کرده است چه نام کسای را بعد از فرخی و فردوسی و در شمار شعرای آل سبکتکین آورده و قطعه‌ای در مدح سلطان محمود از وی نقل کرده است. (عوفی ۱۹۰۳: ۳۴)

همین اظهار نظر، سرمشق دیگر پژوهشگران قرار گرفته تا کسای را مداح سلطان محمود غزنوی در سالهای اول سلطنت محمود (۳۸۸ هـ. ق) (نفیسی ۱۳۳۶: ۳۵۷)؛ و حیات او را در اواخر عهد سامانی و اوایل عهد غزنوی بدانند (صفا ۱۳۸۰: ج ۴۴۳، ۱) که افزون بر این دو خاندان، خلفای عباسی را - که همگی سنی مذهب بودند (ریپکا ۱۳۵۴: ۲۱۳) - مدح گفته است. (اته ۱۳۵۶: ۱۴۸) نکته دیگری که عوفی به آن اشاره داشته، این است که کسای، قصیده لامیه را در هنگام وداع و ساعت رحیل سروده (عوفی ۱۹۰۳: ۳۸) و بعد از سرودن قصیده لامیه - که اشاره دوگانه به پنجاه سالگی شاعر در آن دیده می‌شود - در گذشته است (عوفی ۱۹۰۳: ۳۸) که ظاهراً منشأ خیال عوفی "این بیت است:

گذاشتیم و گذشتیم و بودنی همه بود / شدیم و شد سخن ما فسانه اطفال" (فروزانفر ۱۳۶۹: ۳۸) پس از آن، عوفی، ابیاتی ذکر می‌کند که کسای - به باور او - آنها را در مدح سلطان محمود غزنوی سروده است.

محل دیگری که نام کسای را با خود دارد، دیوان سوزنی سمرقندی است که در دو بیت، اشاره صریح به مدح‌گویی کسای و نواخت "عتبی" می‌کند و نشانگر این است که دیوان کسای مروزی در ادب پارسی، تا قرن ششم در دسترس، و نام کسای و عتبی تا آن زمان، مثال نواخت‌های شاعرانه بوده است:

باش ممدوح بسی مداح که ممدوحان بسی زنده‌نامند از دقیقی و کسای و شهید (سوزنی ۱۳۳۸: ۱۵۸) کرد عتبی با کسای همچنان کردار خوب ماند عتبی از کسای تا قیامت زنده‌نام (سوزنی ۱۳۳۸: ۲۶۶) "تتبع در دیوان شعرا مسلم می‌سازد که در میان تمام سخن‌سرایان، کسی که مانند سوزنی از احوال و اشعار اسلاف و معاصران خود آگاه باشد، نیست و همه جا اعتبار گفته‌های وی روشن می‌شود." (نفیسی ۱۳۳۶: ۳۱۵)

این نکته را نباید فراموش کرد که برخی داوری‌ها که پیشینیان درباره کسای انجام داده‌اند، راه را بر آیندگان بسته است و برای آن که او را هم معاصر رودکی و هم مداح سلطان محمود غزنوی (آذر بیگدلی ۱۳۳۸: ۶۶۱) بینگارند، باورمند به گذشتن عمر کسای از حد طبیعی (واله داغستانی ۱۳۸۴، ج ۳: ۱۸۲۴) و بهره‌مندی او از عمر طویل شده‌اند تا هم درک زمان نوح منصور سامانی را بر او مسلم دارند و هم زمان محمود غزنوی را. (هدایت ۱۳۳۹، ج ۲: ۱۱۳۴) جالب توجه است که او را هم خاتم شعرای آل سامان (نفیسی ۱۳۳۶: ۳۵۷) و هم واسطه میان قرن چهارم و پنج انگاشته‌اند که می‌توان او را هم شاعر قرن چهارم محسوب کرد و هم قرن پنجم. (نفیسی، ۱۳۴۴: ۲۶)

به‌طور کلی، به جز هدایت و صاحب آتشکده که کسای را معاصر رودکی می‌شمارند، سایر تذکره‌ها و منابعی که به بررسی شعر و زندگی کسای پرداخته‌اند، برگرفته‌ای از باور لب‌الالباب را با خود به همراه دارند.

قصیده لامیه و ولادت کسای

به سیصد و چهل و یک رسید نوبت سال چهارشنبه و سه روز باقی از سؤال بیامدم به جهان تا چه گویم و چه کنم؟ سرود گویم و شادی کنم به نعمت و مال؟ ستوروار بدین‌سان گذاشتم همه عمر که برده‌گشته فرزندم و اسیر عیال به کف چه دارم از این پنجه شمرده تمام شمارنامه با صد هزار گونه و بال.. (ریاحی ۱۳۸۳: ۸۵)

پژوهشگران برای تعیین "مدت تحقیقی حیات و سنه ولادت کسای از این چند بیت که از خود اوست، استفاده می‌کنند تا آنجا که گوید:

ایا کسای پنجاه بر تو پنجه نهاد بکند بال تو را زخم پنجه و چنگال" (فروزانفر ۱۳۶۹: ۳۸) آنها معتقدند که ولادت کسای "مسلماً در چهارشنبه ۲۷ شوال سنه ۳۴۱ هجری اتفاق افتاده و شاید گفت کسای نخستین شاعری است که تاریخ ولادت خود را منجر به روز و ماه و

سال معلوم داشته است. " (نظامی عروضی ۱۳۸۸: ۳۲۵)

در نظر گرفتن سال (۳۴۱ هـ. ق.) به عنوان تاریخ ولادت کسایی این باور را تقویت می‌کند که "ولادت او مدتها پس از فوت رودکی اتفاق افتاد و این که آذر و هدایت او را از معاصران رودکی دانسته‌اند، اشتباه کرده‌اند. " (صفا ۱۳۸۰ ج ۱: ۴۴۲) چرا که سال درگذشت رودکی به سال ۳۲۹ بوده و کسایی در زمان رودکی متولد نشده بود. (درخشان ۱۳۶۴: ۴)

خوانشی نو از قصیده لامیه

اگرچه نمی‌توان با استفاده از اشعار یک شاعر، پیرامون زندگی او به داوری جامع پرداخت، اما کسایی در این قصیده، دو بار به پنجاه‌سالگی خود اشاره دارد و چنین برمی‌آید که قریب به یقین، در زمان سرودن قصیده لامیه پنجاه ساله بوده است:

به کف چه دارم از این پنجه شمرده تمام شمارنامه با صد هزار گونه وبا (ریاحی ۱۳۸۳: ۸۵)
ایا کسایی پنجاه بر تو پنجه نهاد بکند بال تو را زخم پنجه و چنگال (ریاحی ۱۳۸۳: ۸۶)
فحوای ابیات ابتدایی این قصیده، به گونه‌ای است که دو تلقی از آن می‌توان داشت: نخستین برداشت، همانی است که همه آن را پذیرفته‌اند که کسایی در بیت اول، در پی یادکرد تاریخ ولادت خویش است و با استناد به این بیت، "تاکنون هیچ‌یک از محققین در مورد سال تولد کسایی تردیدی نکرده‌اند. " (دشتی ۱۳۶۲: ۴۷)

اما ابیات را به گونه دیگری هم می‌توان خواند و توجیه کرد. باورداشت نگارنده بر این است که کسایی در بیت اول، تاریخ سرودن شعر را بیان می‌کند و نه تاریخ ولادت خود را. "کسایی در این قصیده - که شاید بسیاری از ابیات آن از میان رفته - به روزگار جوانی و عمر به باد رفته و نیروی از دست داده، تأسف می‌خورد. " (درخشان ۱۳۶۴: ۲۴) او که از جوانی خویش و کارهایی که در پنجاه سال گذشته انجام داده، پشیمان است؛ به خود نهیب می‌زند که سال ۳۴۱ فرارسیده است؛ آیا من برای شادخواری و شادکامی به دنیا آمده‌ام؛ کاری که تا به امروز همان را انجام داده‌ام؟

قرینه ما برای این معنی، ادامه بیت دوم است: اگر بیت به گونه‌ای بود که با "بیامدم به جهان" به پایان می‌رسید، حق به جانب پژوهشگران پیشین بود که قصد شاعر، ذکر تاریخ ولادت خود است اما ادامه بیت، ما را به سویی دیگر رهنمون می‌شود که نوعی افسوس و پشیمانی از آن پیداست و به همه عمر هم اشاره شده است. کافی است این نکته را هم در نظر

بگیریم که ذکر دقیق تاریخ ولادت در آن زمان - آن هم با این دقت که روز و ماه و سال را مشخص کرده باشد - امری بسیار دشوار بوده است.

اگر سال (۳۴۱ ه.ق) را به عنوان تاریخ ولادت کسای ببذیریم، ناچار به پاسخگویی برخی تعارضهای تاریخی خواهیم شد که از میان اشعار کسای و شخصیتهای تاریخی نامبرده در شعر او برمی آید.

تعارض اول؛ برخی ابیات قصیده نویافته‌ای با عنوان "قصیده منقبت" است که استاد ریاحی با ذکر دلایلی چون تعریض به خلفای عباسی - که در نیمه اول قرن سوم خلیفه بودند -، اشاره به القاب امرای ترک - که اشاره به سالهای هجوم و تسلط ترکان به خراسان و نفرت مردم از آنها دارد -، به کار رفتن برخی تعبیرات کهن و کهنگی زبان قصیده - که با قرن چهارم تناسب دارد -، اشاره شاعر به تاریخ سرودن قصیده و تخلص کسای در بیت آخر؛ این قصیده را به طور قطع و یقین از کسای می‌داند. (ریاحی ۱۳۸۳: ۳۹-۴۰) پس اگر ببذیریم که قصیده منقبت از کسای مروزی است باید با ژرفنگری خاصی، این ابیات را بررسی کنیم:

سیر شد منبر ز نام و خوی نگسین و تگین	سپید و هفتاد سال از وقت پیغمبر گذشت
حق صادق کی شناسد و آن زین العابدین	منبری کألوده گشت از پای مروان و یزید
یا چه خلعت یافتیم از معتصم یا مستعین؟	مرتضی و آل او با ما چه کردند از جفا
وین همه میمون و منصورند امیرالفاستین	کان همه مقتول و مسموم‌اند و مجروح از جهان
تا چنین گویی مناقب، دل چرا داری حزین؟	ای کسای هیچ مندیش از نواصب وز عدو

(ریاحی ۱۳۸۳: ۹۲-۹۱)

ابیات، بخش پایانی قصیده منقبت را شامل می‌شود که در آن، اشاره صریح به تخلص شاعر و سال سرودن شعر شده است. استاد ریاحی، "وقت" را به معنی مرگ و رحلت دانسته و سال سرودن شعر را (۳۸۰ ه.ق) گرفته‌اند. اگر این گونه باشد و سال ولادت کسای را (۳۴۱ ه.ق) فرض کنیم؛ سرودن قصیده منقبت در ۳۹ سالگی شاعر بوده است در حالی که اشعار کسای حاکی از تحویل شعر او بعد از پنجاه سالگی دارد:

بکند بال تو را زخم پنجه و چنگال	ایا کسای پنجاه بر تو پنجه گذاشت
جدا شو از امل و گوش وقت خویش بمال	تو گر به مال و امل بیش از این نداری میل

(ریاحی ۱۳۸۳: ۸۶)

و تذکره‌ها او را تا پنجاه سالگی، خیره‌سری سبک‌مغز (ریپکا ۱۳۵۴: ۲۱۳) می‌دانند که تنها "پایان عمر شاعر در ندامت از مدح سلاطین و اشتغال به شعر زهد و پند گذشت. (صفا ۱۳۵۴

ج ۱: ۶۸)

جوانی رفت و پنداری بخواهد کرد بدرودم
 به مدحت کردن مخلوق، روح خویش بشخودم
 بخوادم سوختن دانم که هم اینجا بپرهودم
 نکوهش را سزاوارم که جز مخلوق نستودم
 (ریاحی ۱۳۸۳: ۸۸)

بنابراین سؤال اینجاست اگر کسایی در ۳۹ سالگی خود، شعری در منقبت امام علی(ع) داشت، آیا تأسف خود را از گذشته‌ای که به سرودگویی گذشته است، ابراز می‌داشت؟
 "دکتر درخشان" از این ابیات استنباط کرده که کسایی از سال (۳۸۰ هـ. ق.) که مقارن روی کار آمدن محمود بود - اشعاری در مدح اهل بیت سروده و دیگران را از مدح خلفا و سگین‌ها و تگین‌ها منع کرده است، پس خود نمی‌تواند زبان به مدح آنها گشوده باشد؛ (درخشان ۱۳۶۴: ۱۴)
 به فرض پذیرش این نکته، قول عوفی را در لباب‌الالباب چه کنیم که مدیحه‌ای از کسایی، برای سلطان محمود آورده است!:

کفت گویی که کان گوهرستی
 کز او دایم کنی گوهرفشانی
 چو جانت از جود و رادی کرد یزدان
 تو بی‌جان زنده بودن کی توانی؟
 (عوفی ۱۹۰۳: ۳۴)

مقایسه بیت پایانی قصیده منقبت - که با توجه به قول تذکره‌نویسان باید کسایی در ۳۹ سالگی سروده باشد - با رویکرد محمود غزنوی که "من از بهر قدر عباسیان انگشت در کرده‌ام در همه جهان و قرمطی می‌جویم" (بیهقی ۱۳۵۰: ۲۲۷) و ادعای عوفی مبنی بر مدح محمود توسط کسایی، ما را متوجه تناقضی بزرگ در تذکره‌ها پیرامون زندگی کسایی می‌کند.
 بعید است که کسایی، محمود را (۴۲۰-۳۸۸ هـ. ق.) در سالهای اول حکومت مدح گفته باشد چه او بعد از پنجاه‌سالگی لب به مدح کسی نگشوده و مهمتر از همه، اختلاف مذهبی محمود و کسایی است. (درخشان ۱۳۶۴: ۱۴-۱۲)
 نکته دیگر که با پذیرش (۳۴۱ هـ. ق.) به عنوان تاریخ ولادت کسایی رنگ می‌بازد، مدح‌گویی کسایی برای عتبی، وزیر سامانیان است:

"گویا عتبی ممدوح کسایی، عبدالله بن احمد معروف به ابوالحسن عتبی باشد که پدرش ابوجعفر احمد بن حسین عتبی، وزارت منصور بن نوح داشت و خود نیز در سنه (۳۶۵ هـ. ق.) به وزارت امیر رضی‌الدین ابوالقاسم نوح بن منصور (۳۸۷-۳۶۵ هـ. ق.) برگزیده شد و تا سال (۳۷۱ هـ. ق.) که به تحریک ابوالحسن سیمجور و فائق‌الخاصه مقتول گشت، متصدی شغل وزارت بود و به واسطه حسن سیاست و ادب‌دوستی او کار ملک نظام یافت و بازار شعر و ادب رواج گرفت."
 (نظامی عروضی ۱۳۸۸: ۳۲۸)

با احتساب قبلی درباره ولادت کسای، عتبی در ۲۴ سالگی کسای به وزارت رسیده و در ۳۰ سالگی کسای کشته شده است. باز هم پریشی مطرح است و آن این که آیا کسای در ۲۴ سالگی به آن بلوغ شعری رسیده بود که آوازه او از مرو تا پایتخت سامانیان رسیده و به دربار که "یگانه مرکز پرورش دانش و هنر" در آن روزگاران بود، راه یابد (زرین کوب ۱۳۴۳: ۹) و مورد عنایت وزیر واقع شود؟

از سوی دیگر، آیا می توان پذیرفت با توجه به بیزاری کسای از مدح در ایام پیری، مطابق نظر اقبال آشتیانی، این گونه ادعا کرد که کسای فراغت ایام محمود را در مقابل انقلابات دوره آخری سامانیان پسندیده و منعمین اولیّه خود را فراموش کرده (اقبال آشتیانی ۱۳۶۹: ۲۶۸-۲۶۷) و بعد از برچیده شدن اساس حکمرانی سلسله سامانی و طلوع کوبک غزنویان، به مدح سلطان محمود پرداخته باشد؟ (اقبال آشتیانی ۱۳۶۹: ۲۷۰- و ۳۲۸)

بیت دیگری از کسای به ما رسیده که اظهار نظرهای فراوانی را باعث شده است: به وقت دولت سامانیان و بلعمیان چنین نبود جهان با نهاد و سامان بود (ریاحی ۱۳۸۳: ۷۷) عباس اقبال آشتیانی این بیت را مطابق ضبط فرهنگ سروری بدین گونه آورده اند: به عهد دولت سامانیان و بلعمیان چنین نبود جهان، بانهاد و باسامان و حدس زده اند که این بیت، مطلع قصیده ای است که این بیت کسای هم جزو آن بوده است:

کسی که سایه جبار آسمان شکند چگونه باشد در روز محشرش سامان (اقبال آشتیانی ۱۳۶۹: ۲۷۰) اگر قول ایشان را بپذیریم، باید قبول کنیم که کسای دوره غزنویان را درک کرده و در آن دوران به کامیابی ای بیشتر از دوره سامانیان رسیده است که باورداشت این دیدگاه، با توجه به عقاید متفاوت مذهبی کسای و غزنویان و محتوای اشعار در دوران کلانسال کسای، تقریباً محال می نماید.

علامه قزوینی احتمال بسیار قوی داده اند که اگر این بیت از قصیده ای به استقبال قصیده معروف رودکی نباشد، باید بیتی از قصیده معروف "مرا بسود و فروریخت هرچه دندان بود" باشد، به عبارت دیگر، ممکن است که این قصیده معروف از کسای باشد که مانند اکثر اشعار منسوب به رودکی، از روی اشتباه به او نسبت شده است. (قزوینی ۱۳۳۹، ج ۵: ۳۷-۳۶)

میزان دقت علمی علامه قزوینی در ادب پارسی به حدی است که نمی توان از تردیدهای ایشان چشم پوشی کرد. دلیلی که پژوهشگران این عرصه، به راحتی استدلال ایشان را

نپذیرفته‌اند این است که مطابق قصیده لامیه، تولد کسایی را (۳۴۱ هـ.ق) دانسته‌اند؛ بر همین مبنا، "ماکان" و "بلعمی" که در این قصیده از آنها یاد شده، در (۳۲۹ هـ.ق) در گذشته‌اند که کسایی هنوز متولد نشده بود و بلعمی دوّم، در (۳۶۳ هـ.ق) در گذشته که کسایی ۲۲ ساله بوده است و نتیجه گرفته‌اند که این بیت کسایی، قصیده‌ای بوده است یادگار سال‌های بعد، که او با حسرت و اندوه از آن نام برده است. (ریاحی ۱۳۸۳: ۱۲۳)

استاد نفیسی شکل کامل این قصیده را که از قطعات ذکر شده در تذکره هفت‌اقلیم، دیوان رودکی، فرهنگ انجمن‌آرای ناصری، مجمع‌الفصحا، منتخبات فارسیه، نمونه ادبیات ایران، نمونه ادبیات تاجیک، مقاله ولد چلیبی در مجله دارالفنون درسری، مجموعه اشعار به شماره ۶۸۱ در کتابخانه برلین، شعرالعجم، سفینه اشعار متعلق به عباس اقبال، مقاله دکتر هرمان اته، تذکره عرفات‌العاشقین و مدارج‌البلاغه به هم پیوسته است، در ۳۴ بیت آورده‌اند. (نفیسی ۱۳۳۶: ۴۹۹-۴۹۸) نگاهی به منابع نشان می‌دهد که اکثر آنها فاصله زیادی از زمان رودکی و کسایی دارند و استدلال نفیسی در باب به هم پیوستن ابیات قصیده بدین گونه است: "هرجا که ابیات پراکنده در وزن و روی و قافیت و ردیف یکسان بوده است، در پی یکدیگر ثبت کرده‌ام و رعایت ترتیب حروف هجا را در قوافی اشعار نیز کرده‌ام." (نفیسی، ۱۳۳۶: ۴۸۹)

نکته‌ای در میان یادداشتهای علامه قزوینی وجود دارد که چنین برمی‌آید اشعار زیادی از روی اشتباه به رودکی نسبت شده است که نمونه بارز آن اشعار قطران تبریزی است: "بعد از تحقیق و تدقیق آشکار آمد که آن اشعار که به نام حکیم [رودکی] مشهور است، هم از قطران است و چون قطران نیکو شعر گفته و دیوانش معروف نبوده و در مدایح وی نام ابونصر اندر است، گمان کرده‌اند که نصر بن احمد است و رودکی است. پس از آنکه در تواریخ و آثار دقتی رفت، پیدا آمد که حکیم رودکی صد و اند سال قبل از قطران بوده و این اشعار معروف به نام وی از قطران است الاً قلیلی که در آن نیز شبهه است هم از شعری که در زمان وی معاصر آل سامان بوده‌اند ابوالعباس بن عباس الزنجی [الربنجی] و ابوالمثل بخاری و ابواسحق جویباری و طخاری [طحاوی] و کسایی و دقیقی و خبازی نیشابوری و ابوالحسن اعجمی و دیگرانند." (هدایت ۱۳۳۹: ۱۶۳)

بنابراین "هدایت" هم انتساب اشعار کسایی به رودکی را مطرح می‌کند. نگاهی به متن قصیده هم که حسب حال رودکی را بیان می‌کند (یوسفی ۱۳۷۶: ۲۶)، نشان می‌دهد که با عنایت به محتوای ابیات و فضای شعر، این ابیات نمی‌تواند یک قصیده مستقل را تشکیل دهد و

به راحتی می‌توان ابیات آن را در قالب دو قصیده جداگانه جای داد:

<p>نبیذ روشن و دیدار خوب و روی لطیف دلَم خزانۀ پَرگنج بود و گنج سخن اگر گران بُد، زی من همیشه ارزان بود نشان نامۀ ما مهر و شعر عنوان بود دلَم نشاط و طرب را فراخ میدان بود از آن سپس که به کردار سنگ و سندان بود همیشه گوشم زی مردم سخندان بود از این همه تنم آسوده بود و آسان بود مرا به خانۀ او سیم بود و حملان بود مرا بزرگی و نعمت ز آل سامان بود</p>	<p>همی چه دانی ای ماهروی مشکین موی بسا نگار، که حیران بدی بدو در، چشم همیشه شاد و ندانستی که غم چه بود بسا دلا که بسان حریر کرده به شعر همیشه چشمم زی زلفکان چابک بود عیال نه، زن و فرزند نه، معونت نه کجا به گیتی بوده‌است نامور دهقان که را بزرگی و نعمت ز این و آن بودی که حال بنده از این پیش بر چه سامان بود به روی او در، چشمم همیشه حیران بود</p>
---	--

<p>ندیدی آن گه او را که زلف چوگان بود شد آن زمانه که مویش به سان قطران بود نشاط او به فزون بود و غم به نقصان بود به شهر هرکه یکی ترک نار پستان بود به شب ز یاری او نزد جمله پنهان بود نهیَب خواجه او بود و بیم زندان بود بدان زمانه ندیدی که این چنینان بود سرود گویان، گویی هزاردستان بود شد آن زمانه که او پیشکار میران بود همیشه شعر و را زی ملوک دیوان بود شد آن زمانه که او شاعر خراسان بود وزو فزونی یک پنج میر ماکان بود</p>	<p>به زلف چوگان نازش همی کنی تو بدو شد آن زمانه که رویش به سان دیبا بود شد آن زمانه، که او شاد بود و خرم بود همی خرید و همی سخت، بشمار درم بسا کنیزک نیکو، که میل داشت بدو به روز چون که نیارست شد به دیدن او تو رودکی را ای ماهرو! کنون بینی بدان زمانه ندیدی که در جهان رفتی شد آن زمان که به او انس رادمردان بود همیشه شعر و را زی ملوک دیوان است شد آن زمانه که شعرش همه جهان بنوشت بداد میر خراسانش چل هزار درم</p>
---	--

با توجه به تفکیکی که در ابیات قصیده انجام گرفت، آیا می‌توان پذیرفت که ابیاتی که تا این حد با هم تفاوت دارند، به هم پیوسته یک قصیده باشند؟ کافی است تا به این ابیات، بیت به‌جا مانده از کسای را بیفزاییم تا ابهامات شعر و زندگی کسای کامل شود:

به وقت دولت سامانیان و بلعمیان چنین نبود جهان، با بها و سامان بود (ریاحی ۱۳۸۳: ۷۷)
آیا نمی‌توان اینگونه تصوّر کرد که ابیاتی که در آنها از رودکی به‌گونه غایب یاد می‌شود از

کسایى است و بیت بالا نیز از ابیات آن قصیده است که کسایى به استقبال از قصیده "مرا بسود و فروریخت هرچه دندان بود" سروده است؟ ظاهراً مسأله تولد کسایى در (۳۴۱ هـ. ق.)، راه را بر سرودن این گونه قصیده‌ای بسته و ذهن پژوهشگران را از آن منحرف ساخته است چراکه تاریخ وفات رودكى را (۳۲۹ هـ. ق.) نوشته‌اند.

اما در اشعار کسایى، به نام و استادی رودكى اشاره شده است:

رودكى اوستاد شاعران جهان بود صدیک از وی تویی کسایى؟ پرگست
 خاک کف پای رودكى نسزی تو هم بشوی کاو بشد؟ چه خایى برغست؟
 (ریاحی ۱۳۸۳: ۱۰۰)

زیبا بود از مرو بنزاد به کسایى چونان که جهان جمله به استاد سمرقند
 (ریاحی ۱۳۸۳: ۷۶)

این ابیات نشانگر آن است که کسایى، به دیده احترام به رودكى می‌نگریسته و استادی او را در شعر پذیرفته بوده است. نکته دیگر این که زبان بیت دوم به گونه‌ای است که می‌توان تصور کرد شعر، در زمان حیات رودكى سروده شده است و قطعه اول این را می‌رساند که داوری درباره رودكى، باید از طرف کسی باشد که او را از نزدیک می‌شناخته و به زندگی او آشنا بوده است. با این احتمالات، ذهن ما می‌تواند متوجه این معنی شود که این ابیات هم از زبان رودكى بیان نمی‌شود بلکه کسایى آنها را سروده است:

تو رودكى را ای ماهرو! کنون بینی بدان زمانه ندیدی که این چنینان بود
 بدان زمانه ندیدی که در جهان رفتی سرود گویان، گویی هزاردستان بود

افزون بر چهارمقاله، آتشکده آذر و مجمع الفصحا، ترتیب زمانی‌ای که استاد فروزانفر در سخن و سخنوران رعایت کرده است، مؤید این مطلب است که ایشان هم، کسایى را از شاعران دوره سامانی می‌داند چه بعد از او از شاعرانی نام می‌برد که متوفی به سال (۳۷۷ هـ. ق.) (بدیع بلخی) هستند یا به صراحت آنان را شاعر دوره سامانی می‌شمارند (استغنائی نیشابوری). دقت علمی استاد فروزانفر ایشان را بر آن می‌دارد عمارة مروزی را شاعر دوران سامانیان و غزنویان بدانند، چه مرثیه‌ای در رثاء ابوابراهیم اسماعیل منتصر گفته که در سال (۳۹۵ هـ. ق.) به قتل رسیده است. (فروزانفر ۱۳۶۹: ۴۲) آیا زبان استاد فروزانفر می‌توانست این صراحت را درباره کسایى هم داشته باشد و او را هم شاعر سامانیان و غزنویان بنامد؟

نکته در اینجا است که بسیاری از پژوهشگران، سخنان عوفی را مستند و علمی نمی‌دانند و

شاید دلیل اصلی اینکه استاد فروزانفر، حتی اشاره‌ای به کلام عوفی نداشته‌اند، در همین مطلب باشد.

سخنان عوفی درباره کسای تناقضهایی با خود به همراه دارد. آنچه از قصیده لامیه بر می‌آید این است که شاعر، عمری در پی شادخواری بوده و از گذشته خود شرمند است؛ پس اگر این قصیده، به هنگام رحلت کسای سروده شده باشد، این همه ابیات آمیخته با پند و اندرز - که از کسای برجای مانده -، در چه زمانی سروده شده است؟ و چگونه است که همزمان با عوفی، مؤلف "النقض" همه دیوان کسای را مدح و مناقب رسول و آل او می‌داند؟ (قزوینی رازی ۱۳۳۱: ۲۵۲) و آیا این مناقب پیش از قصیده لامیه سروده شده‌اند؟ چرا که بنابر قول عوفی، قصیده لامیه آخرین شعر کسای است!

داوری ما درباره عوفی یک‌جانبه نیست و باید پذیرفت که قول عوفی محل اطمینان نیست. او منصور دوم پسر نوح را آخرین پادشاه سلسله سامانی می‌داند، در حالی که تاریخ، حکایت از جانشینی عبدالملک، برادر او دارد. (براون ۲۵۳۶: ۶۸۰) دیگر آن که عوفی، مرثیه گفتن رودکی بر ابوالحسن محمد بن محمد مرادی را مطرح می‌کند که استاد فروزانفر، این اعتقاد عوفی را با ذکر دلایلی متقن، اشتباه می‌داند. (فروزانفر ۱۳۶۹: ۲۵) کلام استاد ریاحی هم درباره عوفی - آنجا که به داوری نوشته‌های عوفی در خصوص کسای می‌پردازند - شنیدنی است: "نوشته عوفی که طبق معمول او آراسته به صنایع لفظی است، نشان می‌دهد که نویسنده فقط نامی از او شنیده بوده و اشعاری از او در دست داشته و هیچ‌گونه آگاهی سودمندی از زندگانی کسای در نوشته او نیست." (ریاحی ۱۳۸۳: مقدمه)

با این نگرش، آیا می‌توان با استناد به عوفی و قطعه‌ای که در مدح سلطان غازی یمین‌الدوله آورده است کسای را شاعر دوره غزنویان شمرد و در این صورت، پاسخ ما در برابر چهارمقاله چیست؟ چهارمقاله‌ای که هم فضل تقدّم و هم تقدّم فضل بر لب‌الالباب دارد؟

نتیجه‌گیری

پهنه ناپیداگران ادبیات فارسی و آراستگی آن به آرایه‌های گوناگون لفظی و معنوی، نگرش‌های متفاوتی را باعث شده است تا جایی که خوانش نادرست یک بیت یا اظهار نظر غیرعلمی یک فرد می‌تواند ارتباط پنجاه‌سال از تاریخ ادبیات را از هم گسسته یا نابسامان کند. این پژوهش در پی آن بود تا با ارائه مستندات، ابهامات زندگی کسای مروزی را برطرف ساخته و با اثبات

سال (۳۴۱ هـ.ق) به عنوان تاريخ سروده شدن قصيده لاميه و نه سال تولد کسایى مرورى، او را به عنوان شاعر آل سامان و معاصر رودكى نشان دهد.

اگر زندگى کسایى را با تلقى جديد از اين بيت تفسير كنيم، بسيارى از تضادهای زندگى او رنگ مى‌بازد. همزمانى رودكى و کسایى، مدح عتبی توسط کسایى، سروده شدن قصيده منقبت بعد از پنجاه سالگى شاعر، عدم دیدار کسایى و محمود - که به دلایل مذهبی محال مى‌نمود -، عدم مراسم شعری ناصر خسرو و کسایى، و شاید انتساب قصيده‌ای به کسایى که به اقتضای قصيده رودكى سروده شده است؛ از جمله دستاوردهایی است که این قرائت از شعر کسایى به دست مى‌دهد.

مطالبی که در چهارمقاله، مجمع‌الفصحا و آتشکده آذر آمده، وجود جو بی‌اعتمادی نسبت به عوفی و اظهار نظرهای او و در مقابل، اعتباری که گفته‌های سوزنی سمرقندی دارد، تردید علامه قزوینی درباره قصیده معروف رودكى و سابقه انتساب اشعار دیگر شاعران به او، قابل تفکیک بودن ابیات این قصیده به دو قصیده جداگانه و مستقل و تکمیل آن با بيتی از کسایى، عدم تطبیق تاریخی اشعار کسایى با شخصیت‌هایی که در شعر کسایى به آنها اشاره شده است، همه و همه از دلایلی است که این خوانش را تأیید مى‌کند.

به نظر مى‌آید که برای به هم پیوستن حلقه‌های زندگى کسایى، حلقه‌ای کم است و آن حلقه‌ای است که در گیرودار خوانشى از یک بيت کسایى و سخنان غیر علمی "عوفی"، از بین رفته و این همه تضاد را موجب شده است تا مستنداتی با این قوت، در پرده آن قرار گیرد. به بیان دیگر، خوانش جدیدی که از قصیده لامیه کسایى ارائه شد، مى‌تواند پاسخگوی بسيارى از پرسش‌هایی باشد که درباره زندگى کسایى به وجود آمده است.

منابع

- آذر بیگدلی، لطفعلی بیگ. ۱۳۳۸. تذکره آذر. به کوشش حسن سادات ناصری. تهران: امیرکبیر.
- اته، کارل هرمان. ۱۳۵۶. تاریخ ادبیات فارسی. ترجمه و حواشی دکتر رضازاده شفق. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اشرف زاده، رضا. ۱۳۷۹. برگزیده اشعار فرخی و کسایى. تهران: انتشارات اساطیر.
- اقبال آشتیانی، عباس. ۱۳۶۹. مجموعه مقالات. گردآوری محمد دبیرسیاقی. تهران: دنیای کتاب.
- براون، ادوارد. ۲۵۳۶. تاریخ ادبی ایران. ترجمه علی پاشا صالح. تهران: امیرکبیر.
- بیهقی، خواجه ابوالفضل. ۱۳۵۰. تاریخ بیهقی. تصحیح علی اکبر فیاض. مشهد: دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه مشهد.

- درخشان، مهدی. ۱۳۶۴. اشعار حکیم کسای مروزی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- دشتی، علی. ۱۳۶۲. تصویری از ناصر خسرو. به کوشش مهدی ماحوزی. تهران: انتشارات جاویدان.
- ریاحی، محمد امین. ۱۳۸۳. کسای مروزی زندگی، اندیشه و شعر او. تهران: انتشارات علمی.
- ----- ۱۳۴۸. قصیده‌های از کسای مروزی. مجله یغما. شماره هشتم. صص ۴۴۹-۴۴۳.
- ----- ۱۳۵۴. پیشرو ناصر خسرو. مجله یغما. شماره دهم صص ۵۷۱-۵۶۱.
- ریپکا، یان. تاریخ ادبیات ایران. ترجمه عیسی شهبابی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۴۳. با کاروان حله. تهران: انتشارات آریا.
- ----- سمرقندی، محمد بن مسعود. ۱۳۳۸. دیوان سوزنی سمرقندی. تصحیح ناصرالدین شاه حسینی. تهران: امیرکبیر.
- شعار، جعفر. ۱۳۷۴. گزیده اشعار کسای مروزی. تهران: چاپ و نشر بنیاد.
- صفا، ذبیح الله. ۱۳۸۰. تاریخ ادبیات در ایران. تهران: انتشارات فردوس.
- ----- ۱۳۵۴. گنج سخن. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- عوفی، محمد. ۱۹۰۳. لباب الالباب. به سعی و اهتمام ادوارد گرانویل براون. لیدن: بریل.
- فروزانفر، بدیع الزمان. ۱۳۶۹. سخن و سخنوران. تهران: انتشارات خوارزمی.
- ----- ۱۳۰۹. کسای مروزی. مجله آرمان. سال اول. شماره یک. صص ۳۴-۲۷.
- قزوینی، محمد. ۱۳۳۹. یادداشتهای قزوینی. به کوشش ایرج افشار. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- قزوینی رازی، عبدالجلیل. ۱۳۳۱. النقص. مقدمه و تصحیح جلال ارموی. بی‌جا: بی‌نا.
- مؤتمن، زین‌العابدین. ۱۳۵۵. تحول شعر فارسی. تهران: کتابخانه طهوری.
- مصفا، مظاهر. ۱۳۳۵. پاسداران سخن. تهران: زوار.
- میرزایف، عبدالغنی. ۱۹۵۸. ابوعبدالله رودکی. استالین آباد: نشریات دولتی تاجیکستان.
- ناصر خسرو. ۱۳۸۶. دیوان اشعار. به کوشش تقی زاده، تقوی، مینوی. تهران: اساطیر.
- نظامی عروضی. ۱۳۸۸. مجمع‌النوادر معروف به چهارمقاله. به تصحیح محمد قزوینی. به کوشش محمد معین. ویراسته ایرج بهرامی. تهران: زوار.
- نفیسی، سعید. ۱۳۳۶. محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی. تهران: امیرکبیر.
- ----- ۱۳۴۴. تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی. تهران: کتابفروشی فروغی.
- واله داغستانی، علیقلی. ۱۳۸۴. تذکره ریاض‌الشعرا. تصحیح سیدمحسن ناجی نصرآبادی. تهران: اساطیر.
- هدایت، رضا قلیخان. ۱۳۳۹. مجمع‌الفصحا. به کوشش مظاهر مصفا. تهران: امیرکبیر.
- یوسفی، غلامحسین. ۱۳۷۶. چشمه روشن. تهران: انتشارات علمیک.
- ----- ۱۳۸۴. سیری در شعر فارسی. تهران: سخن.
- سوزنی

